جهان اسلام و غرب - بررسی مفهوم نوگرایی غربی(2)

محمد محفوظ - ترجمه: صالح واصلی

اشاره:

در بخش نخست مقاله که در شماره 24 ماهنامه به چاپ رسید، نویسنده با ارزیابی روابط گذشته و حال جهان اسلام و غرب و طرح این پرسش که چرا روابط تاریخی غرب و جهان اسلام همواره با تشنج و نگرانیهای متقابل نسبت به یکدیگر همراه بوده است، همچنین خاطر نشان نموده است که هدف باید رابطه با دیگری باشد نه تقلید از او. در این شماره توجه خوانندگان را به ادامه مطلب جلب می نماییم.

بی تردید از جمله ویژگیهای اصلی دوران کنونی، تسری و گسترش دامنه الگوی غربی در چارچوب نوگرایی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است; به طوری که تمامی جهان را در بر گرفته و این ذهنیت محوری غرب، بر تمامی زمینه های زندگی تاثیر گذارده است. طبق ادعای حامیان اصلی ایدئولوژی سرمایه داری، این ایدئولوژی بر واقعیتهای جاودانی استوار بوده، فراتر از مرزهای تحول تاریخی است و می رود تا به صورت الگویی همگانی درآید.

علوم اجتماعی در محیط خاص به وجود می آید و مفاهیم و دستورالعمل خود را به تمامی دولتها و جوامع گسترش می دهد و بدین ترتیب، تجربه بدست آمده در جوامع غربی به عنوان معیار و ملاک اساسی ارزیابی روحی و اجتماعی به شمار آمد. بر این اساس بود که فرهنگ غرب و دو شاخه آن، یعنی "فرانکوفوفی" و "آنگلو ساکسونی" به عنوان هسته مرکزی و محور دیگر فرهنگها گردید; بر این مبنا که آن فرهنگ به عنوان منبع تمدن و سایر فرهنگها، وابسته، حاشیه ای و دارای نقش ثانوی در جهان بشریت اند. در این راستا، یعنی تلاش برای گسترش الگوی غربی و تلقی آن به عنوان تنها الگوی شایسته جهان، مفاهیم و مقوله هایی همچون پیشرفت، عقب ماندگی، تمدن بربریت، توحش و غیره مطرح گردید که بیانگر معیار و ملاک سنجش و ارزیابی غرب بود. بدین معنا که فرهنگ غرب، طبق بیان استاد "المیلی"، زمان و ارزش را مساوی هم می داند; یعنی جدید از لحاظ زمانی به عنوان موضوعی پیشرفته و بر عکس آن به عنوان موضوعی عقب مانده به شمار می آید.

در همین ارتباط بود که" هگل" هنگام اشغال الجزایر از سوی فرانسه، ابراز خرسندی نموده، آن را به عنوان پیروزی روحیه اروپا و بازگشت عظمت آن قلمداد کرد. همچنین رهبر مکتب وضعیت نوین،" اگوست کنت"، معتقد است که تفکر ابتدایی وی در مرحله خردسالی، تفکری توهمی بود و اسطوره ها و ادیان را مدنظر داشت و با آمدن یونان، تعقل را به وجود آورد، سپس به همراه دوران رنسانس اروپا، دگرگون شده، به مرحله وضع کنونی که مرحله نهایی است، رسید.

"هگل" قاره آفریقا را خارج از تاریخ و به دور از عقل و اندیشه قلمداد نموده، تمدن محدود در شمال این قاره را مرتبط به نزدیکی آن به اروپا دانست.

همچنین "لوشن بای" مفهوم توسعه سیاسی را با استفاده از ده نمودار انتخاب شده از الگوی نوین غربی توصیف نموده است. در همین راستا، "جبرائیل الموند" و "ج.پاول" نیز به تقسیم بندی نظامهای سیاسی بر اساس ملاکهای مزبور مبادرت ورزیده و سیستم لیبرالیستی آمریکا را پیشرفته ترین سیستمهای سیاسی خوانده اند.

بدین ترتیب ، این ویژگی تصمیم و محوریت شدید در ذهنیت غرب، منجر به ایجاد نوعی فرهنگ سلطه و ایده نفی و حذف دیگران گردید.

«روژه گارودی » اندیشمند مسلمان فرانسوی، ضمن انتقاد از این ایده می گوید: غرب به عنوان یک پدیده ناگهانی بوده و فرهنگ آن مسخ شده است. غرب چیزی جز یکی از نمونه های تمدنی نیست و از حیث بشردوستی ترقی و پیشرفت، هیچ گونه برتری بر سایر تمدنها ندارد.

همچنین "کارادی فکس" معتقد بود که پیشرفت علمی مسلمانان در زمینه های مختلف، به عنوان علت اصلی و مستقیم تحریک تواناییهای اروپاییان در کسب علم و استمداد از آن در دوران رنسانس بود; بدین معنا که پیشرفت تمدن اروپا از عدم به وجود نیامده و مرهون تمدنهای پیشین است; چرا که از ثمره مجموعه آگاهیهای بشری و تواناییهای روز افزون آن در تسخیر طبیعت بهره گرفتند و پایه های تمدن مترقی کنونی خود را پی ریزی نمودند.

در برابر این تلاش گسترده برای تعمیم الگوی تمدنی غرب در سطح جهان، مبارزه و جهاد شدیدی نیز از جانب ملتهای مختلف و در راس آن امت اسلامی، علیه قدرتهای سلطه گر در جریان است; چرا که اسلام با عقاید، ارزشها، تعلیم و نظامهای تمدنی اش به عنوان الگوی تمدنی جایگزین و ناقض الگوی نوگرایی غرب به شمار می آید.

ملتهای اسلامی همگی سعی دارند تا خود را از یوغ تمدنی غرب کاملا رها ساخته، الگویی متناسب با شرایط جوامع اسلامی به وجود آورند، اما غرب با تمامی امکانات خود تلاش دارد تا جهان اسلام را همچنان دنباله رو تمدن خود نگاهداشته و تبدیل به یک تمدن غربی نماید. در مقابل کشمکش دو تمدن در جهان عرب و اسلام، دو جریان به وجود آمد که هر کدام سعی دارد تا تمدن خاصی را مطرح کند.

اینک با توجه به موارد گفته شده، به بررسی مکانیزم و نحوه نقد دو جریان مزبور می پردازیم.

1- جریان غرب گرا

این جریان شامل تمامی گروهها و شخصیتهای برخاسته از بستر تفکر و تمدنی غرب و خودباختگان در مقابل آن که سرنوشت خود را به سرنوشت غرب پیوند زده اند و همچنین جریان مارکسیستی است. حرکت مارکسیستی سعی نمود تا با تکیه بر بدیهیات، سرمایه داری غرب را مورد نقد و بررسی قرار داده، نوید جهان بی طبقه و بدون استثمار را سر دهد.

به دنبال کسب استقلال کشورهای عربی و اسلامی، محافل آکادمیک غرب به سمت ایجاد زمینه جدیدی از نوگرایی و توسعه گرایش پیدا کردند که در واقع هدف آنها، ترویج مفاهیم و شیوه های غربی اداره و حکومت (در معنای وسیع آن) و نیز تاکید بر نخبگان تحصیلکرده یا به اصطلاح هوشیاری کشورهای عربی و اسلامی بوده است.

این محافل پس از کسب استقلال با حمایت نخبگان حاکم مبادرت به انجام ماموریت خود نمودند و در این راستا، اقدام به متحول ساختن برخی از آرا و خط و مشی های مربوط به روند نوگرایی جامعه و دولت نمودند که از مجموعه این نظریات به طور خلاصه این مضمون به دست می آید: "تحقق توسعه و نوگرایی در کشورهای عربی و اسلامی، تنها از طریق پیروی از الگوهای کشورهای غربی امکان پذیر است و به عبارت دیگر، تنها راه ورود به جهان نوگرایی و تمدن، گام نهادن در مسیر غرب و دنباله روی و وابستگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به غرب است.

این اندیشمندان جهان صنعتی غرب بودند که جهان سوم را مورد توجه خود قرار داده، سعی کردند تا نابسامانیهای آن را تشخیص دهند که البته کوششهای تحلیلی و نظری آنان مبتنی بر چارچوبهای غربی که همان چارچوب جانبداری یا تمرکز بر خویشتن اروپایی است، بود.

بدین ترتیب، تفکر در نابسامانیهای جهان سوم به نمایندگی از طرف اصلی صورت گرفت و مفهومی را که ادبیات توسعه در باره ماهیت جهان سوم و نشانه های مشکلات آن ارائه نمود، یک مفهوم نادرست بود. بنابراین، یکی از استنتاجهای این تشخیص نادرست این بود که عامل اصلی عقب ماندگی را ناشی از اوضاع زیربنایی، اجتماعی و تمدنی این جهان دانسته، گستاخانه اعلام نمودندکه پدیده استعماری، عامل اصلی پیشرفت و توسعه جهان سوم بوده است. این اشتباهات موجب شد تا نسلهایی از پژوهشگران و رهبران جهان سوم با چنین افکاری رشد کنند که این امر در برنامه های توسعه آنان کاملا مشهود بود.

همچنین مکاتبی در این خصوص به وجود آمدند که راه حل سوسیالیستی یا سرمایه داری را به عنوان یک قضیه محوری برای رشد و توسعه مطرح می کردند.

کشورهای غربی در تلاشند تا کشورهای عقب مانده را همچنان عقب مانده نگاهدارند; چرا که این کشورها ناگزیر خواهند شد برای بازسازی ساختار دولت و نهادهای جامعه خود، به الگوی غربی پناه برند و بدین ترتیب، سرنوشت آنها در دست دولتهای غربی قرار می گیرد.

البته دولتهای غربی نیز در حد حفظ وابستگی آن کشورها، مساعدت خواهند کرد. "س - ایزنستادت" با اشاره به این موضوع می گوید: روند نوگرایی عبارت است از الگوپذیری از سیستمهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که اروپای غربی و آمریکای شمالی را از قرن هفدهم تا قرن نوزدهم متحول ساخت و سپس به سوی دیگر کشورهای اروپایی گسترش یافت و در قرن نوزده و بیست نیز به کشورهای آمریکای جنوبی، آسیایی و آفریقایی راه یافت. آری "آیزنستادت" و دیگران از نمونه واضحی نام می برند که بیانگر عدم تفاوت میان غربی شدن و نوگرایی به عنوان دو روند تاریخی جدا از هم می باشد. آنها دو روند مزبور را یک مقوله پنداشته و فراموش کرده اند که روند تغییر و تحول میان بشر و محیط طبیعی از هنگام حضور او در روی کره زمین وجود داشته است و آنچه را که اکنون در ارتباط با تسخیر جهان طبیعت می بینیم، حلقه پیشرفته ای از زنجیره تکامل بشری در طول تاریخ زندگی بشر است.

در خصوص نظریه پردازی غرب که برخی مکاتب فکری، سیاسی و اقتصادی نیز سعی در الهام از آن دارند، به طور خلاصه می توان گفت که در جهت تداوم وابستگی ما است.

دو نکته قابل تامل در ارتباط با نقد و اقتباس این جریان وجود دارد:

الف - نخبگان سیاسی و فرهنگی که به موضوع پرداختند، به معیارها و موازین غربی استناد می کردند، بدین معنا که کوششهای فکری، فرهنگی و تحلیلی آنان در جهت تاکید بر سیر وابستگی و کرنش در برابر غرب بوده، هیچ گاه در مسیر آزادی و خروج از سلطه غرب قدمی برنداشتند.

به عبارت دیگر، نقطه مشترک میان رژیمهای محلی که شامل نخبگان اقتصادی و سیاسی می شوند و قدرتهای بین المللی، تلاش در جهت از هم گسستن زیر بنای اجتماعی و سیاسی ملل استعمار شده و در نهایت، از بین بردن اصول و مبانی ارزشی ایجاد کننده هویت اجتماعی و سیاسی آن ملتهاست که در نتیجه، نوعی آشفتگی ایدئولوژیک را به وجود آورده و بر توسعه این کشورها تاثیر گذاشته است. همچنین در کنار آن شاهد بی پایه بودن اوضاع اقتصادی و گسترش بروکراسی در جهان سوم می باشیم. بنابراین، ملاحظه می شود که طبق گفته" ژرژ قرم"، اکثر نظریات کشورهای صنعتی، دربرگیرنده عناصر تشکیل دهنده الگوی فرهنگی سرمایه داری است.

ب - به طور کلی حرکت نوگرایی مبتنی بر به فعلیت درآوردن تواناییهای ذاتی جامعه و به کار بستن آن در راستای خدمت به آرمانهای آن جامعه می باشد، نه بر اصل تقلید کورکورانه و به دور از فراگیری و نوآوری.

همچنین روند نوگرایی یک حرکت دینامیکی صرف نیست تا بتوانیم مواردی همچون میزان رفاه اجتماعی، میزان جمعیت شهرها نسبت به روستاها، تعداد شهرهایی که جمعیت آنها از حد معینی بیشتر است، میزان کارگران صنعتی در مقایسه با کل کارگران یک کشور، درآمد سرانه افراد و مسائلی از این قبیل را با شاخص هایی کمی محاسبه کنیم، بلکه روند نوگرایی بایستی به صورت مکانیزمی مبتنی بر اصول و عوامل ثابت در جامعه باشد. در این خصوص، کشورهای نفتی بهترین نمونه بارز عدم کارآیی شاخصهای اعلام شده در باره نوگرایی است. کشورهای مزبور توانستند با کمک درآمدهای نفتی، نتایج و مظاهر نوگرایی را خریداری کنند و طبق شاخصهای فوق الذکر، به عنوان کشورهای متمدن یا لااقل در راه متمدن شدن به شمار آیند. در حالی که اگر اصل موضوع را در نظر بگیریم، درمی یابیم که اکثر کشورها غیر متمدن و عقب مانده اند.

بر این اساس، ملاحظه می کنیم که غالب الگوهای نوگرایی وارداتی، به همراه استبداد سیاسی و سرکوب تواناییهای ملتها، به منظور تحقق اهداف ظاهری نوگرایی ظهور یافته اند. بدین ترتیب، روند مسالمت آمیز نوگرایی، با موضوع اصلی و اساسی، یعنی انسان، آغاز می گردد، نه مظاهر و شاخصهای کمی. بدون تحمل انسان در فرهنگ، ارزشها و دیدگاهش نسبت به خود و دیگری، روند نوگرایی به صورت امری ظاهری و ساختگی بوده، بیانگر واقعیت نخواهد بود. این همان نکته ای است که خداوند متعال در سوره رعد آیه 11 به آن اشاره فرموده است (ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم).

به عبارت دیگر، این جریان در چارچوب کلی خود، آرزوی سیاسی و استقلال اقتصادی را دارد، ولی در عین حال، مایل است در مسیر تمدنی غرب حرکت کند; یعنی این که در نهایت، آرزوی آزادی و استقلال، به موضوعی خیالی تبدیل می شود; زیرا حرکت در مسیر تمدنی غرب، با آزادی سیاسی و استقلال اقتصادی در تناقض است.

2- جریان سنتی اسلامی

بی تردید جهان اسلام دچار بحرانهای شدید و مختلفی در زمینه های گوناگون شده است و این بحران نیز به خاطر سلطه جویی غرب بر جهان و تلاش برای از میان بردن تمامی پایه های اصلی هر جامعه بوده است تا بدین وسیله، این جوامع در بند قدرت و تواناییهای غرب باقی بمانند.

همچنین بروز برخورد و رویارویی میان جهان اسلام و جریان استعمار غرب، ملل جهان اسلام را بر آن داشت تا در جهت انتقاد از الگوی نوگرایی که استعمارگران، بویژه در برهه اخیر، سعی در ایجاد و تثبیت آن داشتند، برآیند که مهمترین حرکت در این ارتباط، از بستر اسلامی آغاز گردید. به دلیل تاکید بر بعد اخلاقی آینده الگوی نوگرایی است که اتخاذ چنین موضعی را می توان ناشی از بروز آشفتگی در بخش عظیمی از جوامع اسلامی دانست; تا جایی که برخی از علمای مذهبی درصدد برآمدند تا ارزشها و ضوابط اسلامی را با نهادها و ساختارهای به وجود آمده توسط الگوی نوگرایی سازگار سازند.

البته بدیهی است که تنها عنصر اخلاق نمی تواند تمدن ساز باشد، همچنین انحرافات اخلاقی و جرایم اجتماعی نیز نمایانگر وجود خلل نهفته در زمینه های عقیدتی، فکری و اجتماعی آن کشور می باشد. هنگامی که مشاهده می کنیم آمار جرم و جنایت رو به افزایش است، به معنای آن است که آن جامعه از ریشه دچار مشکل شده است.

در این راستا، اسلام گریان سنتی در ارتباط با انتقاد از الگوی نوگرایی، تنها به مقابله با این انحرافات پرداخته و هیچ گونه توجهی به عمق قضیه و ساختاری که این مشکلات را به وجود آورده، ننموده اند; در حالی که شایسته است سیستم داخلی ساختار و نهادهای دولت و سایر مراکز اجرایی مورد انتقاد قرار گیرد، نه تنها ظواهر کاری آنها; زیر انحرافات اخلاقی و افزایش جرم و جنایت و گسترش دامنه اعتیاد به مشروبات الکلی و مواد مخدر، بی تردید جامعه را به سوی انحطاط و فروپاشی خواهد کشاند.

ناگزیر بایستی شاخصهای دیگری را برای تعیین روند نوگرایی در نظر گرفت، شاخصهایی که به مسائل اساسی و زیربنایی جامعه ارتباط داشته باشد. بنابراین، انتقاد مطلوب و سازنده زمانی است که علاوه بر آثار و مظاهر، علل و ریشه ها را نیز مورد توجه و بررسی قرار دهد.

به طور خلاصه می توان گفت که جریان سنتی سعی نمود تا ارزشهای مادی غرب را مورد انتقاد قرار داده، بر اساس آن، تصورات و استراتژی خود را در داخل و خارج تعیین کند.

حرکتهایی که جریان سنتی در قبال خط و مشی نوگرایی غربی انجام داد شامل امور زیر بود:

الف - از جمله مسائل اصلی که بایستی همگی به آن توجه کنند، این است که عنصر اخلاق به تنهایی به وجود آورنده تمدن نیست، البته عامل اخلاقی نقش اساسی در سیر زندگی و تحول دارد، اما نمی توانیم نسبت به عوامل مادی و فنی مؤثر در پیشرفت و ترقی اهمیت قائل نشویم و تنها به انتقاد از جوانب اخلاقی یا استثمار و یا ظلم و ستمهای مختلف جهانی بسنده کنیم. اگر تنها از جایگزینی یک سیستم خوب اخلاقی و عدالت گستر جهانی سخن بگوییم و اجازه بدهیم تا هر بلایی بر سر نهادهای تمدنی غرب، یعنی تشکیلات دولت، بانکها و شرکتها و مؤسسات مختلف بیاید و فقط برخی تغییرات ظاهری به وجود آید. بدون تردید، تبعات چنین وضعی، مشکلاتی را فرا روی نظام اسلامی جایگزین قرار خواهد داد; زیرا نهادهای مزبور به عنوان یک وسیله بی اختیار نیستند، بلکه به صورت عناصر زیربنایی و ساختاری یک نظام متکامل بوده، مکانیزمها و ضوابط خاص خود را دارند و چه بسا صاحبان خود را بیش از خود تحت تاثیر قرار دهند; حتی اگر آن صاحبان با صاحبان قبلی تفاوت اخلاقی داشته باشند.

ب - الگوی نوگرایی غرب، تمامی جهان را درنوردیده و به زوایای درون ما، خانه ها، مدارس، کارگاهها، اذهان جوانان، بخشهای مختلف عمومی و خصوصی جامعه نفوذ کرده است.

بنابراین، نمی توان با این غول با منطق صوفیها و ورشکسته ها یا نظام فکری خود برخورد کنیم، بلکه باید با کمک اسلام فراگیر و توانمند، به رویارویی با شیوه نوگرایی غربی بپردازیم; زیرا این طور نیست که حاکمیت اسلامی در سویی و دشمنان آن در سویی دیگر قرار داشته باشند، بلکه دشمنان در بطن حاکمیت اسلامی و در بطن خود قرار دارند.

بنابر این جایگزین اسلامی ناگزیر است در سایه عدم وجود موازنه قدرت پیکار کند; یعنی بایستی خود را از زیر آوار و خاکستر خارج سازد و در حالی وارد میدان مبارزه شود که خود در دامان تمدن غرب و در دل دامی است که پیرامون خود تنیده است; دامی همچون نهادهای دولتی، سیستمهای اقتصادی و شیوه های زندگی و نیز راهی جز به کارگیری برخی از وسایل و نهادهای غرب در اختیار ندارد. حتی دولتی که بر سر کار خواهد آمد به عنوان دولت همان تمدن بوده، متکی به همان تشکیلات و نهادها خواهد بود.

ج- بدیهی است سیر نوگرایی به عنوان تداوم روند تکاملی بشریت بوده، ارتباط مستقیمی با تحول مستمر انسان در جهت کسب علم و معرفت و بهره برداری از آن به منظور تسخیر طبیعت برای پیشرفت مستمر دارد.

مفهوم نوگرایی در درجه نخست، مفهومی نسبی و بیانگر توانایی انسان به عنوان فرد و جامعه در ایجاد ارتباط با طبیعت و به کارگیری آن به نحو احسن است. بنابراین، نباید کوششهای پیوسته بشر در طول تاریخ را نادیده گرفت; کوششهایی که به تدریج این تحول شگفت انگیز کنونی را برای بشریت به ارمغان آورده است.

به نظر من، هیچ یک از دو جریان نتوانسته اند مبنای مطلوبی از درک و شناخت علمی و دقیقی از تمدن غرب ارائه دهند. بنابر این اغلب تلاشهای فکری و شناختی که در جهت نقد تمدن غرب صورت گرفته است، از سطح تحلیلی مستدل و اصولی برخوردار نمی باشد. بدین معنا که تحلیلهای ارائه شده، غرب را به صورت جنگلی توصیف کرده اند که در آن انحرافات مختلف و مشکلات غیر قابل حل وجود داشته، علت آن نیز به خلاء روحی جوامع غرب بازمی گردد.بر این اساس، با ساده انگاری، این گونه قلمداد شد که جهان به مثابه صحنه ای به دور از هر گونه اراده عقیدتی و سیاسی است.

دکتر النفیسی در این خصوص می گوید: "از جمله مسائل قابل تامل که تصورات غلطی را در بین اسلامگرایان به وجود آورده، این است که جهان در خلاء فکری، روحی، ارزشی و تمدنی به سر می برد و جنبش اسلامی برای پر کردن این خلاء به صحنه آمده است".

بدین ترتیب، نظریات ارائه شده به نحوی، نقاط قوت مورد اتکای تمدن غرب و مدنیت معاصر آن را نادیده گرفته است.

لازم است تاکید شود که تمدن غرب به رغم بیماریها و بحرانهای بغرنج و روزافزونش هیچ گاه حاضر نیست در پاسخ به ندای عقل و وجدان یا اعتقاد به حقانیت اسلام و تعالی آن و یا در نظر گرفتن حقایق یا آرمانهای تاریخی و انسانی و یا احترام به محیط زیست و طبیعت که این تمدن بیشترین خسارت را به آن وارد ساخته است، جایگاه خود را از دست بدهد. این تمدن همچنین تمامی قدرت و توانایی خود را در جهت جلوگیری از ظهور یک قدرت رقیب یا مخالف الگوی تمدن غرب به کار خواهد گرفت.

بر این اساس، مقوله ایجاد جایگزین اسلامی نمی تواند تنها در بعد نظری صورت گیرد، بلکه بایستی عملا وارد میدان کارزار جهانی شده تا در چنین کارزاری، برنامه های آینده اسلامی متبلور گردد و آن برنامه ها به عنوان راه حل نهایی معضلات بشریت خواهد بود; چرا که این موضوع را نمی توان به همه پرسی عمومی گذاشت تا مردم زیبایی اسلامی را بر زشتی غربی ترجیح دهند، بلکه این مساله به عنوان پیکاری سرنوشت ساز است که بایستی فرزندان اسلام، آن را در زمینه های مختلف دنبال کنند تا به مردم جهان ثابت نمایند که راه حل اسلام نسبت به هر راه حل دیگری برتر و بالاتر است و دین اسلام با ذخیره تمدنی که در اختیار دارد، قادر است تا نوشداروی عافیت بشری را برای رهایی از بیماریهای تمدنی (امروز) فراهم سازد.

بالاخره این که مناسبترین موضع در قبال روند نوگرایی و امروزی شدن، موضع فراگیری و پشت سر گذاشتن است; یعنی فراگیری آن چه که در نزد جوامع پیشرفته از لحاظ علم و قدرت وجود دارد و نیز فراگیری اسرار تکنولوژی نوین و گذر از هر گونه الگوی نوگرایی دیگر.

منبع:

محمد محفوظ، الاسلام، الغرب و حوارالمستقبل، بیروت: مرکزالثقافی العربی، 1998.